

عسلویه

جائی که کارگران

پوست می اندازند!

نشریه دانشجویی بذر- با ویرایش راه توده

طرح عسلویه مربوط به بهره برداری از حوزه گازی در جنوب کشور است که با قطر مشترك است. موقعی که این پروژه راه افتاد دولت اعلان کرد که ما 20 سال از قطر عقب هستیم و باید خودمان را هر جوری شده به آنها برسانیم. کل طرح مربوط به شرکت فرانسوی توتال است. این توتال است که سیاستهای این پروژه را تعیین می کند. همه جا اسم توتال هست اما ما نیروئی از توتال در منطقه نمی بینیم. توتال این پروژه را به چند شرکت خارجی دیگر مثل شرکت «هیوندا» یا «آل جی» کره ای سپرده و زیر دست کره ای ها هم پیمانکارهای ایرانی کار می کنند.

می گویند فرانسوی ها فقط روی چاههایی که در 150 - 100 کیلومتری عسلویه روی دریا برای استخراج گاز زده اند حضور مستقیم دارند.

یکی دو هزار کارگر و متخصص کره ای هم هستند که همه چیز شان از ایرانی ها جداست. من تا حال آنها را پشت دستگاهی ندیدم مثل اینکه کارشان فقط نظارت فنی است. تمام تکنولوژی و ماشین آلات منطقه از خارج آمده است. مثل جرثقیلهای دوهزار تنی. شرکت «هیوندا» غیر از پروژه های نفت و گاز، در ماشین سازی و یخچال سازی هم در ایران دست دارد.

در واقع، همه کاره منطقه عسلویه این شرکت کره ای است. عسلویه يك منطقه ویژه است که کاملاً در اختیار این شرکت قرار گرفته است.

همه چیز تحت اختیار خارجی هاست و هر چیزی که بخواهند می توانند بدون گمرکات وارد این منطقه کنند. حتی تمام «گیت پاس ها» (دروازه ورودی ها) توسط آنها کنترل می شود و کسی بدون اجازه و امضا این شرکت نه می تواند وارد این منطقه شود و نه جنس وارد و خارج کند. برخی از کارکنان این شرکت برای اینکار فارسی هم یاد گرفته اند.

هر وسیله ای- از وسیله نقلیه تا ماشین آلات تا وسایل زندگی- را بدون گمرک می توانند شرکت های خارجی وارد این منطقه کنند، به شرط آنکه پنج سال در این منطقه مورد استفاده قرار گیرد. بعد می تواند به فروش رود و به دیگر مناطق ایران منتقل شود. خود این مسئله به يك منبع بزرگ رشوه خواری برای ادارت دولتی، بویژه **نیروهای انتظامی** تبدیل شده است. که با دریافت رشوه اجازه خروج وسایل یا ماشین آلات را صادر می کنند.

کار اصلی شرکت های پیمانکار، بیشتر کار تاسیساتی است. در درجه اول لوله کشی برای انتقال گاز و تاسیسات ایستگاههای پمپاژ است. لوله ها در اندازه های مختلف است، مثل 36 اینچ یا 52 اینچی. برای اینکار کانال کشی هایی تا عمق سه متر صورت می گیرد. تا حالا صدها کیلومتر لوله کشی شده شاید هم بیشتر.

مثلاً تا بید بلند آجاری 700 کیلومتر لوله کشی رفت و برگشت صورت گرفته است. که پیمانکار اصلیش يك شرکت کانادائی بود. همچنین ساختن تاسیسات برای کارخانه های پتروشیمی.

لوله کشی ها را بیشتر شرکت های پیمانکار ایرانی انجام می دهند. اکثر شرکت های ایرانی نصابند، یعنی مجری نصب اند. برخی شان کارهای صنعتی هم می کنند. مثل شرکت هایی چون

رامشیر که منابعی چون «کولین پاور» و خنك کننده برای تاسیسات گازی می سازند. منتهی همه اینها تحت نظارت شرکت «هیوندا» است.

البته کارهای تاسیساتی دیگری مثل جاده سازی و اسکله سازی هم هست که همه آنها دست سپاه است، پول در این کار زیاد است و به همان اندازه هم تقلب و سیاه بازی.

سپاه نه پولی بابت ماشین آلاتی مثل بولدوزر و لودر و گریدر و انفجارات می دهد نه بابت کارگر. نیروی کار مجانی دارد، زیرا کسانی که دوره سربازی اجباری شان را در سپاه می گذارند مزدی دریافت نمی کنند.

پول بزرگ در بتن و خاکبرداری است تا رشته های دیگر. شرکتها با تقلب در اینکار کلی پول در می آورند. در نتیجه رقابت در بالا کشیدن پول ها، چندی پیش اسکله ای که سپاه ساخت فرو ریخت. و يك شرکت دیگر هم به جای بتن ریزی زیر يك سکویی که قرار بود پرسهای 500 تنی روی آن نصب شود بشکه های دویست لیتری که با سنگ و خاک پر شده بود، گذاشته بود. که به خاطر شکایت يك کارگر که مزدش را نداده بودند لو رفت.

عسلویه قبلا يك روستا بود و اکنون مرکز بخش. عسلویه پائین بوشهر قرار دارد. حدود سی ساعتی با ماشین تا تهران فاصله دارد. بعضی ها می گویند اسمش را به خاطر اینکه سابقا اینجا محل کندو عسل بود عسلویه گذاشتند، برخی دیگر هم می گویند به خاطر يك گیاهی به نام «اسل» به این نام خوانده می شود. عسلویه با جمعیت کپر نشین دور و بر حدود 11 هزار جمعیت دارد. اکثرا عرب و فقیر هستند. مردمش تو کار ماهیگیری و دامداری و کشاورزی و قاچاق کالا از کشورهای خلیج بوده و بعضی های شان زندگی عشایری هم داشته و بیلاق و قشلاق می کنند. اما در چند سال اخیر چهره عسلویه عوض شد. يك خیابان دارد که پر از مغازه فروش اجناس لوکس است. البته همه چیز چند برابر تهران قیمت دارد. آلودگی هوا وحشتناک است. می گویند آلودگی مثل يك نیروگاه اتمی است. به خاطر آلودگی گاز، زندگی همه مردم در خطر است. صحبت از این می کنند که حتی بعد از اینکه تاسیسات گازی عسلویه تمام شد، کارخانه های پتروشیمی درست خواهد شد و عسلویه را شهر خواهند کرد.

عسلویه روی چاههای گاز بنا شده و یکی از عظیمترین پروژه های گازی دنیا کنار آنست. اما مردم این روستا از اولیه ترین وسایل زندگی هم محرومند. نه آب آشامیدنی سالم دارند نه امکانات درمانی (فقط يك درمانگاه يك تختخوابی هست) و حتی از لوله کشی گاز محرومند. به خاطر این پروژه يك فرودگاه در عسلویه زده اند که معمولا مهندس ها و سرپرست ها و مقامات شرکتها از آن استفاده می کنند. ممکن نیست که سوار هواپیمائی بشوی تیپهای ناجوری را نبینی منظورم تیپهای حزب اللهی شیک و پیک یقه سه سانتی که هر کدام يك کیف سامسونت هم دستشان هست. اینها اصلا نه ربطی به کارگر دارند نه حتی به يك آدم فنی. يك آدم فنی خودش را به این شکلی در نمی آورد. اینها بیشتر امنیتی ها هستند که تحت عنوان مدیر فلان فاز و بهمان فاز می آیند و می روند و زیر پایشان هم ماشین کولردار است. کارشان چوپانی امنیتی است.

در عسلویه نزدیک به صد شرکت پیمانکار کار می کنند. هر شرکت با توجه به پروژه ای که گرفته چند تا کمپ در بیابان زده و تقریبا اکثر کارگران و کارکنان در این کمپ ها زندگی می کنند. یا کنار برخی ایستگاه های متعلق به این شرکتها. تقریبا در هر کمپی چهارصد نفر زندگی می کنند.

رشته های کاری مختلف است از خاک برداری و کانال کشی هست تا حمل و نقل لوله های سیزده چهارده متری و مصالح دیگر تا تعمیرات ماشین آلات سنگین تا بتن ریزی تا نصب لوله ها تا جوشکاری تا کارهای خدماتی مثل آشپزی تا رانندگی و غیره. می گویند چند شرکت پتروشیمی نیز بکار افتاده اند.

خانه های کارگران پیش ساخته هائی است در کمپ که کنار هم چیده شده اند و دور کل کمپ هم «تتس» و سیم خاردار کشیده اند. در هر اتاق هشت تا دوازده کارگر زندگی می کنند. جا آنقدر تنگ است که کارگران لباس و کفش شان را بیرون اتاق می گذارند. کارگران مسن و جوان، معتاد و غیر معتاد همه در کنار هم جا گرفته اند. تجاوز جنسی به کارگران جوان از رویدادهای عادی است.

بخش کارمندی و مهندسی هم در کمپ هست. آنها اتاق هایشان جداست. هر سه تا چهار نفر در يك اتاق هستند ولی امکانات زندگی شان با کارگران فرق دارد. کارمندان و مهندسان سالن غذاخوری دارند ولی کارگران باید در همان اتاقهایشان غذا بخورند.

نزدیکهای ساعت پنج صبح آژیر کمپ به صدا در می آید. ژنراتورهای برق هم به فاصله کوتاهی خاموش می شوند. خاموشی ژنراتور یعنی اینکه بیدار باش اجباری، زیرا هوا آنقدر گرم است که بیشتر از چند دقیقه در اتاقها نمی توانی بمانی. مریض باشی یا نباشی باید پاشی و از اتاق بیرون بری. تقریباً يك ساعت وقت داریم توالت برویم و سر و صورت بشوریم و صبحانه بخوریم. در نظر بگیرد برای حدود سیصد چهار صد کارگر فقط سه چهار توالت درست کرده اند.

فرصت آنقدر کم است که کارگران مجبورند تو دسته های چند نفری با هم صبحانه بخورند. یکی با جمع کردن ژتون ها سریعاً می رود صبحانه را تحویل می گیرد، یکی دیگر آب جوش می آورد برای چائی. صبحانه هم يك تکه کره 25 گرمی و همانقدر پنیر با يك تکه نان ماشینی لواش که ما بهش می گوئیم "نون فتوکپی" چون اصلاً قوت ندارد. تقریباً هیچ کسی سیر نمی شود. مگر اینکه یکی که تازه از مرخصی برگشته باشد یا گذارش به يك آبادی افتاده باشد مقدار نون بیشتری با خودش آورده باشد که معمولاً زود تمام می شود.

به هر پنج شش کارگر يك کولمن آب یخ می دهند که باید تا شب با آن سر کند. مثلاً آب تصفیه شده دریاست اما شور و تلخ است. آب برای ما خیلی مهم است. آنقدر که اگر کسی تو راه گیر بیفتد معمولاً کسی به کسی آب نمی دهد. مگر اینکه خیلی با معرفت باشد.

بعداً از صبحانه یکسری که «موتورمن» هستند در کمپ می مانند. کارمندان و مهندس ها هم می روند تو بخش اداری زیر کولر. اکثر کارگران پشت وانت ها سوار می شوند و می روند در خط لوله.

معمولاً هر شرکت پیمانکاری در مسیر چند تا کارگاه هم دارد. خط لوله غوغاست. ساعت شش و ده دقیقه صبح کار شروع می شود. تا ساعت 12 ظهر کار یکسره ادامه دارد. کار در گرما وحشتناک است. زیر گرمای بالای پنجاه درجه و رطوبت 70 - 60 درصدی. اگر ابزار کاری اشتباهی تو آفتاب مونده باشد نمی شود بهش دست زد.

ساعت دوازده يك ماشین از طرف شرکت می آید و نهار می آورد. داخل ظرف های یکبار مصرف. مقداری برنج با مقداری خورش به هم ماسیده به ما می دهند. اگر محبت کارفرما گل کند يك نوشابه يك و نیم لیتری هم برای هر شش نفر می فرستد.

معمولاً از ساعت 12 تا ساعت 3 بعدازظهر کسی کار نمی کند. البته به انصاف شرکت و یا سرپرست و یا فوریت کار هم بستگی دارد زیرا بعضی وقتها استراحت تا دو بعدازظهر است. کارگران همان جا زیر سایه ماشین آلات دراز می کشند. بعد از استراحت بستگی به زمستان و تابستان دارد تا شش تا هفت یا هشت شب کار می کنیم. 10 ساعت کار در روز روی شاخش است ولی شده که تا 12 ساعت حتی 15 ساعت هم کار کنیم. البته شب کاری هم هست زیرا بعضی کارها مثل بتن ریزی را در گرمای روز نمی شود انجام داد. وقتی کارفرما می گوید کاری باید امروز و فردا تمام شود دیگر ساعت کاری مطرح نیست. این مواقع بعضی از کارگران بیست و چهار ساعت یکسره کار می کنند.

کارگران معمولاً قبل از تاريك شدن با ماشین به کمپ بر می گردند. موقع برگشتن دیگر کسی کسی را نمی شناسد زیرا یکسره خاك و خل روی همه نشسته است. قیافه ها با هما چفیه هائی بسته می شود که ترو تمیز آنها را رهبر دور گردنش می بندد و در مجلس هم به یاد فلسطینی ها گاهی دورگردنشان می اندازند و حزب الله می شوند.

چند دوش بدون در و پیکر با آب یکسر شور حمام است که آبش هم مدام قطع و وصل می شود. شام معمولاً نان و پنیر و هندوانه یا ماکارونی است.

روز تعطیل و آخر هفته وجود ندارد. هر کارگری یکسره 24 روز باید کار کند. بعداً 6 روز «رست» (استراحت) بگیرد. که بتواند برود سری به خانواده یا زن و بچه اش بزند. ولی آنقدر راه دور است یا وسیله نقلیه گیر نمی آید که اکثر کارگران هر دو سه ماه از «رست» شان استفاده می کنند. بلیط هواپیما 50 هزار تومان است که پول کارگر به آن نمی رسد. حداقل يك روز طول می کشد و منتظر ماشینی باید باشی تا از کمپ خودت را به گلوگاه نیروهای انتظامی برسانی. يك دو روز هم طول می کشد تا مثلاً به تهران برسی.

برای تحمل این شرایط سخت عده ای به اعتیاد متوسل می شوند. مواد مخدر بیداد می کند. خودشان آمار دادند 60 تا 70 درصد کارگران معتاد هستند. مواد مخدر مثل نقل و نبات در منطقه پخش می شود. از فرودگاه عسلویه که پیاده شوی، دوره ات می کنند و انواع مواد مخدر را پیشنهاد می کنند. این منطقه یکی از گذرگاههای اصلی عبور مواد مخدر از بلوچستان پاکستان به کشورهای خلیج و منطقه شیراز است. مدام جلوی چشم ما کاروانهای بزرگ حمل مواد مخدر رد می شود. چند تا موتور سوار «کلاش» بدست این ماشین ها را اسکورت می کنند. می گویند سپاه و نیروی انتظامی مستقیماً در اینکار دست دارند.

اولین شبی که در کمپ بودم، تعجب کردم دیدم در تاریکی دور تا دور اتاقها کپه کپه آتش روشن است و دور هر کپه چند کارگر نشسته اند با همان سیم های آرماتور تریاك می کشند. ابعاد اعتیاد وحشتناك است. سر کار هم برخی کارگران مواد می کشند به خاطر اینکه شرایط سخت را تحمل کنند. مثلاً يك جوشکار چند ساعت لوله را جوش می دهد بعد می رود يك پك می زند. شده يك جور دوپینگ. دوپینگی که يك مدت کار می کند ولی بعدش هی باید «دوز» اش را بالا ببری. آخرش هم جسم تو را از بین می برد. اعتیاد حتی دامن کارمندان و مهندس ها را هم گرفته است. هیچ قیاحتی ندارد. کسی هم مخالفتی با آن نمی کند. نه تفریحی و نه حتی تلویزیونی که شب يك فیلمی ببیند. تنها «رادیو فردا» است که انگاری اون هم فقط برای لودگی است. کارگری که به این شدت مجبور است کار کند به ناگزیر می افتد تو این خط ها. فقط اینرا بگویم که عسلویه باعث بیچارگی و بدبختی و از هم پاشیدگی هزاران خانواده شده است. اوائل بعضی از کارگران زن و بچه شان را باخودشان آوردند که ساکن منطقه بشوند ولی پشیمان شدند چونکه هیچ امکاناتی نبوده و نیست. کم نیستند کارگرانی که به امید پول درآوردن آمدند و بعد از چند ماه هم که بر می گردند معمولاً پولی دستشان نیست زیرا کارفرما پرداخت حقوق کارگران را به تعویق می اندازد. کارگری که دست خالی بر می گردد خوب معلوم است که نمی تواند خرج خانواده اش را بدهد. زنش بهش پشت می کند و کار به طلاق و طلاق کشی می کشد. فقر باعث می شود کار به تن فروشی زن و دختر بکشد. کم نیستند کارگرانی که آمدند عسلویه و کلاً ماندگار شدند و زن و بچه شان را بکلی ترك کردند. و کم نیستند کارگرانی که در آمدشان را فقط خرج مواد می کنند. اعتیاد روح و اراده بسیاری را کشته، الان هم دارد عوارض جسمی اش را بروز می دهد. طی چند ماه گذشته حدود 38 جسد در عسلویه پیدا شده که اکثراً در اثر اعتیاد به مواد مخدر مردند.

میزان دستمزد کارگران چقدر است؟

همه جا تبلیغ کردند که کسی يك مدت برود عسלוپه پولدار می شود. و اوایل حتی می گفتند مزد را به دلار می دهند. راستش آواز دهل شنیدن از دور خوش بود. درست است که مقدار دستمزد از جاهای دیگر بیشتر است اما واقعا حساب و کتاب کنی تفاوت زیاد نیست. میزان دستمزد هم بستگی به نوع کارگر دارد. از کارگر ساده تا سرپرست که معمولا آدم با تجربه و با مهارت بالا است. معمولا مزد کارگر ساده حدود 220 - 180 هزار تومان است کسی هم که خیلی خوب کار کند مزدش به 300 هزار تومان نمی رسد. کارگر ماهر مثلا يك جوشکار وارد ممکنست تا 600 هزار تومان هم حقوق بگیرد. سرپرستها هم که تعدادشان خیلی محدود است تا يك میلیون تومان هم می گیرند. اما دستمزد کارگران بومی و افغانی و بلوچ از کارگران ساده هم کمتر است. نحوه استخدامشان هم فرق می کند.

بومی ها بیشتر تو کار نگهداری هستند. یعنی کارشان حفاظت از ایستگاهها و وسایل شرکتها است. حقوق شان هم ماهی هشتاد هزار تومان است. طرف حساب شرکتها خانهای محلی اند. یعنی کسانی که زمین و باغ دارند و یا صاحب نفوذند. معمولا اهالی بومی روی زمین ها باغات و امکانات آنها کار می کنند. مزد اهالی بومی به این خانها به عنوان واسطه و دلال پرداخت می شود. برای هر نفر 150 هزار تومان می گیرند ولیکن آنها هفتاد هزار تومان را به جیب می زنند و فقط هشتاد هزار تومان به نگهداران می دهند. نگهداری هم یعنی عادت کردن به زندگی با عقب و مار و جانور های وحشی در بیابان.

کارگران افغانی و بلوچ روزمزد هستند. روزی پنج تا شش هزار تومان. آن هم هر وقت شرکت نیاز داشته باشد. سخت ترین کارها هم بر عهده آنهاست. يك فرق دیگر میان ما با آنها این هست که اینها حق زندگی در کمپها را هم ندارند. اکثر کارگران تحت عنوان اینکه افغانی و بلوچها، کثیف هستند و شپش دارند نمی گذارند آنها بیایند توی کمپ زندگی کنند. بگذریم که همه اتاقهای ما از شدت کثیفی پر از جانور و شپش است. افغانی ها و بلوچها مجبورند کنار همان لوله ها یا کپره های بومی ها زندگی کنند بدون هیچ امکاناتی.

کم علیه افغانی ها در مملکت تبلیغ نمی شود. اختلاف بین بقیه کارگران هم که از جاهای دیگر می آیند هم هست. اختلاف بین کارگران را دامن می زنند. بین ترك و لر و عرب و فارس. شیعه و سنی و تازه اختلاف بین نماز خوان و بی نماز و نجس و پاك را هم اضافه کردند. بعضی وقتها بین کارگران ملیتهای مختلف دعوا و كتك کاری می شود. بستگی دارد که کارفرما تفرقه را چطوری راه بیندازد. مثلا يك کارگر لر را اخراج می کنند چهار تا کارگر ترك از کارفرما دفاع می کند. آنوقت بین تركها و لرها زد و خورد می شود. یا بین لرها و افغانی ها هم اینجور صحنه ها دیده می شود. یا تركها اعتصاب می کنند ولی لرها همراهی نمی کنند و سر کار می روند.

در عسلوپه تقریبا از هر ملیت و منطقه ای هستند. بیشتر تركها و لرها هستند. خوزستانی ها هم کم نیستند. عربهای خوزستان هم هستند. هم لرهای خوزستان اند هم لرهای اطراف اصفهان. افغانی ها هم که زیاد هستند.

افغان ها و بلوچها که اساسا کارگر ساده اند. تركها و جنوبی ها فنی ترند. تو تركها و جنوبی ها مکانیک زیاد است. لرهای اصفهان هم تویشان فنی زیاد دیده می شود. مثلا همه کسانی که از فلاور جان می آیند جوشکارند. یا يك روستای دیگر از آذربایجان که همه شان راننده ماشین آلات سنگین اند. يك چنین تقسیم بندی هائی هم هست. بیشتر کارگران از طریق هم ولایتی های شان با خبر می شوند و می آیند. البته هر شرکت پیمانکاری يك تعداد کارگر ثابت دارد که سالها با آن شرکت کار کرده اند. ولی اکثریت در محل استخدام می شوند. هیچ شرط و شروط و قانونی هم وجود ندارد. به قرار دادهای کاری ما کاغذ سفید می گویند. یعنی يك

کاغذ سفید که زیرش امضای کارگر است راستش حتی چنین کاغذی وجود ندارد. در واقع هر سه ماه اخراج می شویم دوباره استخدام می شویم. هیچ حق و حقوقی مثل بیمه هم به ما تعلق نمی گیرد. هر وقت هم کارفرما خواست به کلی جواب مان می کند و با يك چشم بالا انداختن بیرون مان می کند.

اما پول گرفتن از کارفرما مصیبت است. همیشه دستمزد ما به تعویق می افتد. شش ماه تا هشت ماه. همیشه از کارفرما طلبکاریم. تازه بعد از کلی دوندگی و اعتراض فردی و جمعی کارفرما بخشی از حقوق ما را نقد می دهد بخشی را هم به صورت چك. اگر خیلی پافشاری کنی می گوید بیا كلا تصفیه حساب کن. آنوقت يك چك مهلت دار می دهد و اخراجت می کنند. خود نقد کردن آن چك يك دردسر بزرگ است. این چك را کسی قبول نمی کند تازه بعضی وقتها بی محل است کسی هم که سراغ شرکتهای بزرگ نمی رود که چرا چك بی محل کشیدی. اینجوری کارگر مجبور است به خاطر طلبهایش در شرکت بماند. این طریقی است که کارفرما، کارگر را همیشه وابسته به خودش نگه می دارد. اینجوری تو عسویه گیر می کنی و ماندگار می شویم.

با پول قرض کردن و این کیسه و آن کیسه کردن همه کارگران مجبورند پول نزول کنند. و خرج خانواده را اینجور تامین کنند. يك بار کارفرما با دستمزد عقب افتاده کارگران کلی کار می کند، يك بار هم نزولخواران. حساب کنید حقوق دهها هزار کارگر در طول هشت ماه چه مبلغ کلانی برای شرکتهای می شود و چه اعتبار مالی هر بار نصیب شان می شود. حتی اگر در بانک هم بخوابانند کلی بهره نصیب شان می شود. مسئله گرانی و پائین آمدن ارزش پول هم به کنار. يك برنامه ای برای ما چیدند که هم همیشه طلبکاریم هم همیشه بدهکار. و مجبوریم مدام از شکم خودمون و زن و بچه مون بزنیم.

کارگران همه مردند. اصلا محیط مردانه است و زنی نمی تواند انورها رد شود. شنیدیم در برخی شرکتهای در بخش اداری تعداد کمی زن کار می کنند. اینرا هم بگویم که فحشا هم توی بومی ها رشد کرد.

سوانح کاری فراوان است. اصلا کار کردن توی شرکتهای پیمانکاری یعنی با جان خود بازی کردن. معروف است وقتی يك پیمانکاری ساختن سدی را بر عهده می گیرد همان اول می گوید این پروژه 20 - 15 کشته می دهد.

اما سوانح کاری در عسویه حکایت دیگری دارد. هیچ چیز به اندازه جون و سلامتی کارگر بی ارزش نیست. یکی از سوانح کاری دائمی تصادفات است. هم در جاده های معمولی و هم هنگامی که سراغ مسیر لوله ها می رویم. البته جاده ای در کار نیست. چونکه فرق خط لوله با دیگر کارهای پیمانکاری این است که از کنار آبادی ها نمی گذرد. ماشینها باید مسیرها و شیبهای ناجور را بروند خیلی وقتها چپ می کنند، کلی کارگر در این تصادفات کشته یا زخمی و ناقص و فلج می شوند. دست یکی می شکند و کمر یکی دیگر.

سوانح دیگر، سوانح هنگام کار است. دست یکی زیر لوله می ماند یا انگشت کارگری بین اتصال لوله ها له می شود یا دست شان زیر قطعات ماشین آلات سنگین می ماند و معیوب می شود.

دردناکترین سوانح، مرگ کارگران هنگام کار گذاشتن یا تست لوله هاست. یکی از دوستانم تعریف می کرد که چطور يك کارگر جوان افغانی هنگامی که لوله ها را برای تست به آب بسته بودند در اثر ریزش جداره سه متری کانال رفت زیر لوله و همینطور در آب و گل دست پا زد و خفه شد. مرگش مثل فرو رفتن تو مرداب بود. ذره ذره فرو رفت. هیچکس هم کاری نتوانست بکند. تنها چاره این بود که جرثقیل لوله را از جا بکند. اما کسی جرئت انجام اینکار را نداشت. یعنی وارد کردن کلی خسارت به شرکت. آن هم در وضعیتی که به خاطر هر صدمه ای که يك کارگر به وسیله شرکت بزند و مثلاً موتور ماشین را بسوزاند راحت صد هزار تومان جریمه می شود.

عسلویه فقط يك درمانگاه دارد. بعضی وقتها يك دكتر هندی به آنجا سر می زند. در سراسر منطقه ای كه كارگران كار می كنند حتی يك پرستار هم دیده نمی شود. حتی يك قرص سر درد هم پیدا نمی شود.

وضعیت كارگران خارجی مثل كره ایها كلا با ما فرق می كند. آنها حقوق به دلار می گیرند پول هواپیماییشان را شركت شان می دهد. من شنیدم كه برایشان در كمپهای شان استخر هم زده اند. توتال در عسلویه خودش هواپیمای اختصاصی دارد. و ربطی به شركت هواپیمایی ماهان ندارد.

رفت و آمد به عسلویه چندان آسان نیست. باید چند پست بازرسی ماموران انتظامی و كره ای ها را از سر بگذارنی. دو تا چیز كنترل كلی كارگران را برای شان آسان می كند یکی مواد مخدر دیگری تفرقه. معتاد كردن واقعا بخشی از كنترل و سركوب كارگران است. اعتیاد هویت كارگر را عوض می كند. چون اراده اش ضعیف می شود، دنبال همبستگی با بقیه نمی رود. كارفرما ها هم همین را می خواهند. دامن زدن به تفرقه میان كارگران ملیتهای مختلف هم كه جای خود دارد. اینجوری فقدان ماموران انتظامی را در بیابون جبران می كنند.

كمپهای عسلویه برای ما مثل اردوگاههای كار اجباری هستند. گفته اند اداره كار باز شده است. اینها همه سیاه بازی است. این مملكته كه بعد از شش سال بیایند اداره كار باز كنند و نپرسند تا حالا چه بلایی سر این پنجاه هزار كارگر آمده است؟ دولت كه خودش يك پای اصلی این پروژه عسلویه است و نمی تواند بگوید من خبر نداشتم. تازه کی اداره كار مدافع حق كارگران بود كه الان باشد. يك عده اونجا نشسته اند كه هر وقت مسئله ای پیش بیاد بیایند يك جوری اوضاع را به نفع كارفرما رتق و فتق كنند. مثل نیروی انتظامی كه كارش همیشه دفاع از شرکتهاست.

اخیرا احمدی نژاد هم سفری به عسلویه داشت. این سفر خودش يك جوك بود. كلی تبلیغ كردند كه ببینید چقدر خاکی و ساده است. و با همان هواپیمای معمولی كه بقیه به عسلویه می آیند اومد و هیچ تشریفاتی هم برایش نگرفته بودند. كلی هم تو روزنامه ها سر این مسئله تبلیغ كردند. خوب بعضی كارگران هم باورشون شد. مخصوصا پارسال كه خاتمی برای افتتاح چند فاز آمده بود نمی دانی كارفرماها چكار کرده بودند. آنروز فرودگاه عسلویه مثل مور و ملخ مامور امنیتی ریخته بودند.

خلاصه احمدی نژاد اومد و خودی نشان داد و چند جا سر زد و برگشت. تنها کاری كه كرد گفت این «رست» ها را بردارید و هواپیمای شركت ماهان را هم بردارید یا كم كنید و همان هواپیماهای شركت نفت بماند كه همه كس نمی توانند باهاش سفر كنند. اینجوری می خواست تا آدمها مجبور شوند همانجا بمانند و بروند زن و بچه شان را بیاورند و یا اگر نخواستند نیایند و اینجوری كار به محلی ها واگذار شود. (براساس گفتگوی احمدكوشا با يك كارگر طرح)